

رشد تحولات سیاسی-اجتماعی و جنبش‌های مردمی در ایران

دفاعیات ناصر صادق در بیدادگاه سلطنت (۲)

مهندس ناصر صادق در سال ۱۳۲۳ در تهران متولد و در سال ۱۳۴۶ از دانشکده فنی دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل گردید. پدرش مرحوم حاج احمد صادق از یاران وفادار مرحوم طالقانی، از نیکان و خدمت‌گزاران مسجد هدایت بود.

ناصر تشنگی حق‌طلبی خود را با زمزمه‌های محبت‌آمیز "پرتوی از قرآن" مرحوم طالقانی در مسجد هدایت سیراب کرد و به افتخار شاگردی طالقانی نایل گشت. او پس از آگاه‌شدن از تشکیل سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۴۴ به بنیان‌گذاران این سازمان پیوست. درد دین و مردم او را به دغدغه و موجی تبدیل کرد که لحظه‌ای آرام نگرفت. پس از مجاهدت‌های زیاد به عضویت شورای مرکزی یازده نفره مجاهدین نایل و در اول شهریور ۱۳۵۰ توسط دژخیمان ساواک شاه دستگیر و شکنجه‌های طاقت‌فرسا را تحمل کرد. وی پس از دفاعیات جانانه در بیدادگاه‌های سلطنت به اعدام محکوم شد. در سحرگاه ۳۰ فروردین ۱۳۵۱ همراه با سه یار مجاهد خود علی باکری، محمد بازرگانی و علی میهن‌دوست در سن ۲۸ سالگی به شهادت رسید و با شهادت خود درخت آرمان‌های خود را آبیاری و کارنامه پرافتخار خود را امضا کرد. دفاعیات او در بیدادگاه سلطنت از سه بخش تشکیل می‌شود، بخش



شهید ناصر صادق در حال دفاع در بیدادگاه سلطنت در حضور اعضای دادگاه و عناصر ساواک

(اسفند ۱۳۵۰)



علی رغم فداکاری و از جان گذشتگی ملتی که همواره آمادگی خود را برای نابودی ظالمین و سدکنندگان راه تکامل در طول تاریخ نشان داده است، به علت ضعف رهبری، جنبش مشروطه به شکست می انجامد. این بار در لوای قانون در زیر پرده حکومت مشروطه است که دست استعمارگران داخلی و خارجی به روی ملت گشوده است

جنبش جنگل، چه از نظر محتوای ایدئولوژیک و خط مشی سیاسی آن و چه از نظر تشکیلاتی، مدار تکامل یافته تری از شکل مبارزه را دارا بوده، که در زمان خود آن را از پیشرفته ترین نهضت های جهان قرار می دهد.

اول در رد صلاحیت دادگاه نظامی، بخش دوم تذکر چند نکته و سریل های مفید و بخش سوم که شامل متن اصلی دفاعیات سیاسی - ایدئولوژیک او می باشد.

انگیزه سیاسی - راهبردی چشم انداز ایران از درج دفاعیات این مجاهد شهید به شرح زیر عنوان می گردد:

الف - تحلیل کارشناسی دقیق از نظام شاهنشاهی.

ب - تحلیل کارشناسی جامع از نحوه دخالت تدریجی نیروهای مسلح در پرونده های ماهیتاً سیاسی و زیر پا گذاشتن قانون اساسی مشروطیت که موجب سرکوب مردم و سپس سقوط شاه گردید.

ج - نشان دادن توانایی نسل جوان که در آن سال ها، در زندان های مخوف شاه بدون دسترسی به کتابخانه و اینترنت و امکانات دیگر چنین دفاعیات عمیق و مستدلی را ارایه کردند.

د - جبران ترفندهایی که پس از انقلاب در جهت بی ریشه کردن بوته های انقلاب انجام شد تا این گونه تلقی شود که انقلاب مانده ای بود که غروب روز ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ از آسمان به زمین آمد. دست اندر کاران این ترفند ها با این روش خود می خواستند تلاش های مجاهدین انقلاب مشروطیت، نهضت جنگل، نهضت ملی و رادیکالیزم دهه پنجاه به بعد را نفی کرده تا بتوانند در معادلات راهبردی نیروهای حاضر در صحنه، نقش منفی بازی کنند.

گفتنی است جوهره خط مشی شخصیت های مکتبی و افتخارات ملی همچون احمد رضایی، ناصر صادق و... ایثار و از خود گذشتگی برای پیشبرد اهداف ملی و دینی بوده است که در هر شرایطی به کار می آید و شیوه های متناسب با خود را به وجود می آورد. نه آنگونه که برخی ارج نهادن به چنین کسانی را تبلیغ مبارزه مسلحانه می دانند. آیا تجلیل از حرکت سیدالشهدا هم به این معناست که ما در یک جامعه یزیدی به سر می بریم و باید دست به قیام بزنیم؟ ما معتقدیم که این گونه شبیه سازی ها رویه صحیحی نیست، به ویژه آن که در شرایط کنونی این دست های مرموز هستند که سعی می کنند با تبلیغ خط مشی براندازی نیروهای صادق را به دامی پرهزینه بیندازند.

در شماره ۱۴ نشریه، بخش نخست دفاعیات ناصر صادق - در رد صلاحیت دادگاه نظامی - از نظر خوانندگان محترم گذشت. در این شماره بخشی از متن دفاعیات سیاسی - ایدئولوژیک وی تقدیم می شود. لازم به ذکر است که به دلیل گستردگی دفاعیات و تحلیل کارشناسانه دقیق در ابعاد گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، و ضرورت تأمل در آن، درج همه متن در یک شماره نشریه مقدور نیست.

پاسخ به یک پرسش

شما می پرسید ما چرا مبارزه می کنیم و انگیزه و هدف ما از مبارزه چیست؟ پاسخ این سؤال بدون توجه به جریان رشد تحولات اجتماع و تاریخ نیم قرن اخیر ایران امکان پذیر نمی باشد. بنابراین نگاه کوتاهی به تاریخ ۶۰ ساله اخیر ایران می افکنیم:

نهال انقلاب مشروطه که از خون شهدای آزاده ای آبیاری شده بود، هنوز بارور



مصدق که یکسره خود را وقف مردم کرده بود و در این هدفش صداقتی بی نظیر داشت، متقابلاً با اعتماد و اطمینان و محبت نسبت به توده‌ها برخورد می کرد که تجلی امیدها و آرزوهای دیرین ضد استعماری و آزادی طلبی خود را در وجود او می دیدند

تنها تشکیلات منظمی که بعد از شهریور ۲۰ به وجود آمد، سازمان حزب توده بود که آن هم به علت رسوخ عناصر سست عنصر و فرصت طلب در کادر رهبری و حاکمیت دکماتیسم حزبی و عدم درک واقعی توده‌ها و به ناچار نرسیدن به تحلیل صحیحی از اوضاع و احوال و شرایط اجتماعی ایران، نتوانست به وظیفه تاریخی خود عمل کند

نشده بود که با ایمال توطئه عناصر ارتجاع داخلی و استعمار خارجی گردید. انقلاب که قشر نوپای بورژوازی ملی رهبری آن را عهده دار بود، از یک طرف با مقاومت شدید طبقه مسلط یعنی همان مالکین عمده ای که اداره حکومت را در دست داشتند و در رأس آن دربار ظالم و فاسد قرار داشت، مواجه شدند و از طرف دیگر با کارشکنی‌ها و توطئه‌های سرمایه داری انحصار طلب خارجی که از رشد بورژوازی ملی ایران بیمناک شده بودند. به ویژه آن که غیر از بعضی از قشرهای محروم شهری به توده‌های وسیع مردم آگاهی لازم سیاسی و اجباراً امکان شرکت فعالانه در انقلاب داده نشد.

علل شکست نهضت مشروطیت

بدین ترتیب علی رغم فداکاری و از جان گذشتگی ملتی که همواره آمادگی خود را برای نابودی ظالمین و سدکنندگان راه تکامل در طول تاریخ نشان داده است، به علت ضعف رهبری، جنبش مشروطه به شکست می انجامد. این بار در لوی قانون در زیر پرده حکومت مشروطه است که دست استثمارگران داخلی و خارجی به روی ملت گشوده است. سلطه‌ها، ملک‌ها، دوله‌ها باز هم در رأس حکومت هستند. احتیاج روزافزون سرمایه داری اروپا به مواد خام و ایجاد بازار مصرف در کشورهای آسیایی مطامع استعماری جناح‌های مختلف آن‌ها را نسبت به کشور ما بیش از پیش بر می انگیزد.

گردانندگان سیستم ظالمانه موجود که از هر گونه پایگاه مساعد ملی بی بهره بودند و خشم و نفرت توده‌ها را علیه خود می دیدند برای حفظ و بقای خود و منافع خویش در بست در اختیار جناح‌های سرمایه داری خارجی قرار گرفتند. سرمایه داری انگلیس و روسیه تزاری، فعالیت رقابت آمیز خود را در کسب امتیازات و غارت منابع ملی ما، به سرعت توسعه دادند. اما رقابت‌های شدید آن‌ها در منطقه مانع از توافق بر سر یک حکومت مرکزی بوده که منافع آن‌ها را تأمین کند. به موازات همین حرکت انحطاطی بعد از انقلاب و متناسب با عقب گرد ۱۸۰ درجه‌ای از هدف‌های انقلاب است که حرکت دیگری در بطن اجتماع جریان دارد. در واقع در همان موقعی که به ستارخان و دیگر مجاهدان، تکلیف شد سلاح‌های خود را تسلیم کنند و تصمیم به خلع سلاح ارتش خلق گرفته شد، انحراف آغاز شده بود و خلق زنده‌ای که در طول تاریخش آنی پویایی و زاینده‌گی خود را از دست نداده است، این بار درفش افتاده آزادی را به دوش فرزند انقلابی خلق، میرزا کوچک خان و یاران مجاهدش قرار داد. جنبش جنگل به رهبری میرزا کوچک خان در واقع ادامه انقلابی مبارزه‌ای بود که به شکست منجر شده بود. جنبش جنگل، چه از نظر محتوای ایدئولوژیک و خط مشی سیاسی آن و چه از نظر تشکیلاتی، مدار تکامل یافته‌تری از شکل مبارزه را دارا بوده، که در زمان خود آن را از پیشرفته‌ترین نهضت‌های جهان قرار می دهد. در چنین دوران است که دو عامل مهم در شرایط و اوضاع و احوال جهانی تحولات عمیق به جا می گذارد:

۳۰ سال تسلط حساب شده انگلیس بر مردم ایران

یکی این که جنگ بین المللی اول شروع می شود و دیگری انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ به پیروزی می رسد. حاصل این تحولات یکی برهم زدن تعادل قوای جهانی است که نتیجه جنگ بین الملل اول و نابودی تزارسم است. دوم تأثیر عمیقی است که انقلاب اکتبر بر خلق‌های استعمارزده آسیایی گذارد، که بخصوص تأثیر عامل دوم بر کشورهای جهان و بر جناح‌های مختلف امپریالیسم جهانی قابل تعمق بود. انعکاس این تحولات جهانی در میهن ما نیز

بسیار قابل دقت است. شرایط ذهنی انقلاب که از جریانات فتوای تحریم تنباکو تا تأسیس عدالتخانه و آن گاه خواستن حکومت مشروطه و نیز تحریف هدف های نهضت و توسعه نفوذ استعماری در ایران، مرتباً با آغاز جنبش جنگل بیش از پیش بارورتر می شود. در حالی که نابودی حکومت سلطنتی تزار و پیروزی سوسیالیسم و تأثیر آن بر روی خلق های جهان بخصوص خلق ایران به علت همبستگی عمیق فرهنگی اش، این شرایط را باز هم بارورتر می سازد. از طرف دیگر امپراطوری انگلیس که رقیب استعمارگر روسیه تزاری را در میدان رقابت نمی بیند، به سرعت دست به کار تحکیم نفوذ استعماری خود می زند و از همین زمان است که امپریالیسم انگلیس تا مدت ۳۰ سال بعد از آن یعنی تا نهضت ملی کردن نفت به رهبری دکتر مصدق همچنان نقش غالب و کاملاً مسلط را دارا بود. این تسلط بی چون و چرای ۳۰ ساله بدون یک پایه و یک نقشه دقیق و حساب شده نبود. به طور خلاصه نتایجی که از جریانات جنگ بین الملل اول و رشد روزافزون نهضت های استقلال طلبانه و ضد استعماری از یک طرف و احتیاج حیاتی امپریالیسم انگلیس به نفوذ استعماری در این مناطق که مواجه با مقاومت و تهاجم توده ها شده بود از طرف دیگر لازم بود که به سرعت یک حکومت مرکزی با قدرتی که از منافع حیاتی انگلیس به طور کامل و در بست حراست کند، به وجود آورند. لزوم این امر به دلایل زیر ثابت می شود:

۱ - دیگر رقیب استعماری در منطقه موجود نبوده که لزومی به تقسیم قدرت های بین خوانین و رؤسای قبایل و اعلام خودمختاری از طرف آن ها به نفع



یکی از دو رقیب باشد و هر رقیب منطقه نفوذ مخصوص به خود داشته باشد. بدین ترتیب بسیار منطقی تر بود که با یک حکومت مرکزی سرسپرده همه مناطق را مورد تعرض و غارت قرار دهند.

۲ - حوادث جنگ اول نشان داده بود که ایران یک منطقه استراتژیک در هر طرح جهانی است، چه از نظر موقعیت جغرافیایی و چه از نظر اقتصادی بخصوص احتیاج روزافزون صنایع اروپا به نفت و نقش فعالانه هر سه عامل فوق در جریان یک جنگ دیگر که شاید روسیه شوروی طرف مقابل آن باشد باز هم لزوم یک حکومت با قدرت مرکزی را تأیید می کرد.

۳ - رشد نهضت های آزادخواهانه و ضد استعماری در مناطق مختلف (در شمال، نهضت میرزا کوچک خان، در آذربایجان شیخ محمد خیابانی و سوسیال دموکرات ها) و هم چنین بالا رفتن آگاهی سیاسی مردم و مقاومت در برابر استعمار خارجی، وجود یک ارتش مجهز استعماری را ایجاب می کرد که چنین ارتشی وظایف خود را در جهت حفظ منافع و تحکیم نفوذ استعماری انگلیس علیه منافع توده های مردم به انجام رساند. چنین امری هم بدون وجود یک شاووده حکومت مرکزی امکان نداشت.

عوامل فوق ایجاب می کرد که تمام امکانات امپراطوری انگلیس برای تحقق چنین هدفی در ایران به کار افتند. تقویت قشون مرکزی برای سرکوبی نهضت جنگل در شمال و نهضت آزادخواهانه آذربایجان بود. تدابیر دیگری که کلاً به کودتای فرمایشی ۱۲۹۹، به رهبری سیدضیاءالدین طباطبایی عامل و جاسوس انگلیس و رضاخان قزاق، که در کوبیدن نهایی جنگل از خود شایستگی هایی بروز داده بود و نیز بعداً به مانور ماهرانه در مورد شیخ خزعل و فریب دادن حکومت سوسیالیستی روسیه دایر بر ضد انگلیسی قلمداد کردن سردار سپه منجر شد همه و همه در جهت نابودی جنبش در ایران و از جانب انگلیس طرح ریزی گردید. نتیجتاً سیدضیاءالدین به مقام نخست وزیری و رضاخان به مقام سردار سپه رسید. بدین ترتیب بود که زمینه برای دیکتاتوری استعمار انگلیس فراهم شد و بلافاصله برای سازمان دادن ارتش اقدام شد. قانون خدمت اجباری در ارتش به تصویب رسید و بدین ترتیب فرزندان خلق را برای حراست منافع استعماری و وابستگان داخلی اش، یعنی طبقه حاکمه به استخدام درآوردند و سربازی که تا دیروز در کنار برادر دهقانش زمین سخت را با دست های مجروحش می کاوید، آب را از دل سخت کوه بیرون می کشید و شب های سیاه زمستان و روزهای آتشین تابستان را به کار طاقت فرسایی می گذراند تا از پس مانده سهم ارباب و مالیات های هزار گونه دولت چیزی برای قوت لایموتش باقی بماند، انسانی که به حیوانی ترین صورت به استعمار کشیده شده بود و انسانی که تخمق دیکتاتوری سیاه رضاخانی بر سرش کوبیده شده بود و مهر سکوت گورستان بر لبه اش زده اند، امروز نیز باید ماشه تفنگ انگلیسی را که به دستش داده اند در سینه برادرش بچکاند.

قرار داد ننگین ۱۹۳۳ آن روی معاهده داریسی

این منطق و خوی امپریالیسم است که در راه رضای هدف های سود طلبانه اش هیچ حد و مرزی نمی شناسد و وحشیانه به استثمار انسان ها می پردازد. چنین بود که نطفه ارتش ضد خلقی یا آب و گل حفظ بقای منافع استعماری و وابستگان داخلی اش ریخته شد. از این لحظه است که هدف های استعماری انگلیس یکی بعد از دیگری جامه عمل می پوشد:

۱ - کوبیدن نهضت های ضد استعماری نوپایی که در گوشه و کنار جوانه زده



است.

استعمار تاخته بود، با سوزن می دوزند، فساد و زشت کاری دربار سایه شومی بر شهرها و دهات می اندازد و نوامیس مردم مورد تهاجم قرار می گیرد و اموال و زمین های مردم بدست عمال حکومتی و در رأس آن دربار، بناحق ضبط می شود. فجاجیع سال ۱۳۱۴ که تحت عنوان کشف حجاب به مردم شد، هنوز خاطره نفرت بار آن دل ها را می آزارد و در همین دوران است که قوانین ضد مردمی که هر گونه حرکت و جنبش را از مردم سلب می کرد، از تصویب مجلس فرمایشی گذشت و هنوز که هنوز است به برکت همین قوانین است که آزادخواهان ایرانی را محاکمه می کنند، به زندان می اندازند و به رگبار آتش مسلسل می بندند. از آنچه گفتم پرورسه تسلط امپراطوری انگلیس بر مقدرات ملی و سیاست هایی که حکومت کودتا و آن گاه تغییرات سلطنت را به وجود آورد و نقش ارتش استعماری و مختصری از فجایعی که در دوران دیکتاتوری چهل ساله بر مردم گذشت، بیان کردم.

آمریکا قدرت مسلط در ایران بعد از جنگ بین الملل دوم

جنگ بین الملل دوم که معلول به تعارض رسیدن تضادهای داخلی امپریالیسم بود، تعادل نیروها را در جهان بر هم زد و تحولات جدیدی در زمینه روابط بین المللی پدید آورد. امپریالیسم انگلیس که تا قبل از جنگ به اوج قدرت خود رسیده بود به سرعت به سیر نزولی افتاد و فضای حیاتی را که ظاهراً آلمان نازی طالب آن بود، در چنگ سرمایه داری انحصارطلب آمریکا قرار گرفت. در واقع این سرمایه داری اروپایی بود نه آلمان و نیروی محور که در برابر سرمایه داری انحصارطلب آمریکا با تورم تولید غول آسایش تشنه بازارهای مصرف بود، جنگ را باخته بود.

فرصت پیش آمده پس از شهریور بیست را از دست دادیم

بعد از شهریور ۱۳۲۰ با بروز جنگ و وارد شدن نیروهای دیگری در صحنه سیاست بین المللی و بیزاری و نفرت مردم از حکومت وقت، سلطه حکومت پلیسی و دیکتاتوری شکسته شد. نیروهای ملی و توده ای مردم فرصت یافتند به ارزیابی خود و نیروهای خود بپردازند. فعالیت احزاب بالا گرفت. از یک طرف آمادگی شرایط عینی و ذهنی انقلاب در داخل جامعه، که با ظلم و فشار دستگاه و هم چنین

۲- غارت منابع حیاتی ما که در رأس آن تحمیل قرارداد ننگین ۱۹۳۳ (سال ۱۳۱۲) در مورد امتیاز مجددی بود که بعد از لغو معاهده داری مجدداً به انگلیس داده شد. مطابق قرارداد داری تمام تأسیسات و وسایل حفاری شرکت نفت انگلیس و تمام اکتشافات آن در ایران بعد از انقضای مدت قرارداد در اختیار دولت قرار می گرفت. واضح است که این برای امپراطوری انگلیس بسیار دردناک بوده که چنین سرنوشتی را برای امتیاز نفت داری می پذیرد، در حالی که سال ها بود که سوخت عمده صنایع و نیروی عظیم دریایی اش از خون ملتی که از لوله های نفت فوران می کرد، تأمین شده باشد. بدین جهت بود که خیمه شب بازی الفای امتیاز نفت داری به راه افتاد و هنوز شبی به صبح نرسیده بود که قرارداد دیگری بسته شد. البته با بوق و کرنای این که امتیاز بیشتری گرفتیم و حق حاکمیت خود را اعمال کردیم و از این قبیل تبلیغات، در حالی که قرارداد برای ۳۰ سال دیگر تمدید شده بود شما اسم آن را هر چه می خواهید بگذارید، ولی توده های مردم حساب خائنین را فراموش نخواهند کرد.

کمر خمیده ملت ایران، پل پیروزی متفقین

۳- ایجاد خطوط ارتباطی و ایجاد پایگاه های نظامی برای کنترل منطقه چه از نظر داخلی و چه در سطح یک برخورد جهانی، کشیدن راه آهن سراسری شمال - جنوب از جمله بر آوردن مقدمات همین هدف ها بود که دیدیم چگونه پل پیروزی متفقین نام گرفت. در واقع این ملت بود که کمرش را خم کرده بودند تا پل پیروزی را بسازد. به طور کلی تا شهریور ۱۳۱۰ حکومت کودتاگران ۱۲۹۹ یک سره در خدمت منافع استعماری امپراطوری است و از هر گونه پشتیبانی ملی مردم بی بهره است، به ناچار حکومت ترور و وحشت به راه می اندازد، ابرهای سیاه دیکتاتوری پلیسی بیست سال فضای اجتماع را تیره و تاریک می کند. هر گونه حرکت و جنبش را در نطفه خفه می کند. ترورهای مرموز و شکنجه های دژخیمان پلیس استعماری و آمپول های سم و هوا، آوازه اش همه جا می پیچید. مدرسه ها و عشقی ها به طرز مرموزی بدست رژیم کشته می شوند، لبان فرخی یزدی را که به حکومت مزدوران

تأثیر نهضت های جهانی آزادیخواهانه و جریانان جهانی، در بالا بردن بینش سیاسی مردم اوج می گرفت و از طرف دیگر مساعد بودن شرایط جهانی از نظر درگیری های داخلی امپریالیسم می توانست فرصت بسیار مناسبی باشد برای رهبری جنبش که حرکت خود بخودی جامعه را در میسر انقلاب و عمل انقلابی متناسب با شرایط، سمت گیری دهد. از این فرصت مناسب احزاب انقلابی کشورهای چون ویتنام، چین و چندی بعد الجزایر استفاده کردند و همان طور که گفته شد نه به علت نبودن شرایط انقلابی بلکه به واسطه عدم وجود رهبری پیشرو و تشکیلاتی منظم که خلق را در جهت هدف های ضد امپریالیستی و هدف های توسعه طلبانه اش، بسیج کند از این موقعیت تاریخی استفاده نشد. تنها تشکیلات منظمی که بعد از شهریور ۲۰ به وجود آمد، سازمان حزب توده بود که آن هم به علت رسوخ عناصر سست عنصر و فرصت طلب در کادر رهبری و حاکمیت دکماتیسم حزبی و عدم درک واقعی توده ها و به ناچار نرسیدن به تحلیل صحیحی از اوضاع و احوال و شرایط اجتماعی ایران، نتوانست به وظیفه تاریخی خود عمل



کند. بدین جهت است که بعد از جنگ نیز همچنان سلطه امپراطوری محتضر انگلیس در ایران تا شروع نهضت ملی کردن نفت ادامه دارد. انعکاس تضاد بین امپریالیسم آمریکا و انگلستان در ایران و شکسته شدن جو پلیسی و دیکتاتوری ۲۰ ساله و اثرات جنگ دوم مجموعاً در ایران شرایطی به وجود آورده بود که ظاهراً مبارزه پارلمانی را توصیه می کرد. عده ای از عناصر ملی به رهبری دکتر مصدق که به پشتیبانی و فشار مردم به ویژه توده های شهری و قشر متوسط به مجلس شانزدهم راه یافته بودند، علم مخالفت با منافع استعماری را برافراشتند و علی رغم اخلال و کارشکنی های عمال استعمار، توانستند طرح ملی کردن نفت را از مجلس بگذرانند (۲۹ اسفند ۱۳۲۹). و برای اجرای همین طرح بود که مردم حکومت را به مصدق سپردند و این تنها حکومتی بود که مردم به آن، نام حکومت ملی و قانونی دادند. مصدق که یکسره خود را وقف مردم کرده بود و در این هدفش صداقتی بی نظیر داشت، متقابلاً با اعتماد و اطمینان و محبت نسبت به توده ها برخورد می کرد که تجلی امیدها و آرزوهای دیرین ضد استعماری و آزادی طلبی خود را در وجود او می دیدند. این مردم بودند که به بهای خون عزیزان و جوانانشان ۳۰ تیر را به وجود آوردند و توطئه نهم اسفند را خنثی کردند و کودتای ضد ملی ۲۵ مرداد را از سر گذرانند. زنان و پیرزنان از فروش زینت های خود یا پس انداز اندک خود اوراق قرضه می خریدند تا مصدق را در شکستن محاصره اقتصادی یاری کنند. نمونه ها آن قدر زیاد است که احتیاج به ذکر ندارد. این ملت همیشه نشان داده است که در راه مبارزه و آزادی از هیچ فداکاری و جانبازی دریغ ندارد.

چاره جویی مصدق برای رهایی ملت

چاره ای که مصدق برای رهایی یک جامعه زیر سلطه از قید استعمار اندیشیده بود، بر دو پایه قرار داشت:

۱- سیاست موازنه منفی

۲- اقتصاد بدون نفت

او می خواست با تکیه بر حمایت بی دریغ مردم، از یک طرف آزادی و استقلال ایران را از قید هر گونه سلطه خارجی چه چپ و چه راست، تأمین کند و از طرف دیگر به عوارض ناشی از حاکمیت اقتصاد تک پایه متکی به نفت پایان دهد. چرا که وقتی که تولید ملی در رشته ای آن هم تولید مواد خام خلاصه شود خود به خود سلطه اقتصادی پیش می آید و راه هر گونه تکامل طبیعی تولید ملی را مسدود می کند. به طوری که هر حرکت اقتصادی چنین جامعه ای تابعی خواهد شد از متغیر نیازهای سیاسی و اقتصادی قطب مسلط. گفتیم که آمریکا شدیداً خواستار سهم مناسبی از نفت ایران بود. بعد از ملی شدن نفت نیز به این امید بود که شاید فرصت مناسبی پیدا شده و می تواند جای انگلستان را بگیرد. اما به زودی دریافت که تیشه ای که ریشه استعمار انگلیس را قطع کرده است، هرگز نخواهد گذاشت جنگال هشت پای سرمایه داری آمریکا بر ملت ایران فرو شود. از این جا بود که وقتی امپریالیسم آمریکا خود را رو در روی توده مردمی دید که از استقلالشان دفاع می کنند، تضاد داخلی اش با سرمایه داری انگلیس جنبه فرعی به خود گرفت. کلیه توطئه هایی که برای نابودی حکومت قانونی مصدق شد نتیجه ای بود از توافق بین دو جناح سرمایه داری و وابستگان به این دو جناح که منافعشان مسلماً در حکومت ملی مصدق به خطر افتاده بود. مدارک انکار ناپذیری که از توطئه کودتای ۲۸ مرداد در دست است (در بخش هفتم کتاب سیا و مجله آمریکای (Nation و همچنین داستان مسافرت شوارتسکف، مستشار ژاندارمری آمریکا و متخصص کودتاها)

نوع آمریکایی، چند روز قبل از کودتای ضدملی ۲۵ مرداد به ایران و نیز صورت چک‌هایی که هندرسن از حساب دربار در بانک سوئیس دریافت کرده بود و دیگر اسناد و مدارک موجود، شرکت فعالانه عوامل بیگانه را در تدارک کودتا ثابت می‌کند.

علل ضربه‌پذیری نهضت ملی

شکست مصدق معلول نواقص شدید

تشکیلاتی از جمله نواقص زیر بود:

۱- نداشتن تشکیلات منظمی که مبارزه ضداستعماری را رهبری کند که خود باعث شد که عناصر خودفروخته و خائنی چون بقایی‌ها و حائری‌زاده‌ها به آسانی خود را هوادار منافع ملت جا بزنند و وجهتی کسب کنند. خنجری که این عناصر خائن در لحظات بحرانی از پشت بر سیستم مبارزه ضداستعماری ما زدند، نه تنها جبهه ضداستعماری داخل را متزلزل کرد و در نهایت به شکست آن انجامید، بلکه آثار شوم آن چون عدم اعتماد ملی و سرخوردگی مردم تا سال‌های بعد همچنان ادامه داشت.

۲- عدم قاطعیت انقلابی - به قول یکی از سیاستمداران انقلابی جهان "برای آن که در سیاست اشتباه نکنیم، باید انقلابی باشیم." نبودن چنین قاطعیتی که بیشتر در مسایل داخلی مانند سرکوب نکردن عناصر خائن و وابسته سازشکاری با بعضی از جناح‌های ارتجاعی داخل که به طور کلی ناشی از حاکمیت نوعی تمایلات لیبرالیستی بود که از طرز تفکر و تربیت و زندگی مصدق سرچشمه می‌گرفت، و بالاخره مسلح نکردن مردم و به وجود نیاوردن ارتش خلق هم ناشی از همین خصوصیات بود.

دگماتیسم چپ و کودتای ۲۸ مرداد

مجموعه این نواقص به علاوه این که نیروهای چپ عمدتاً به دلیل حاکمیت دگماتیسم حزبی و نقص رهبری که تحلیل ناصحیحی از تحولات و شرایط اجتماعی ایران به آنان می‌داد، در مقابل سیاست ضداستعماری مصدق از جمله سیاست نفتی او موضع مخالف گرفتند و این نیز عاملی در جهت تضعیف جبهه داخل شد، اگرچه نهضت ملی ایران با توطئه بین‌المللی امپریالیسم و دست‌نشانده‌گانش در ایران به شکست منجر شد و ملت نتوانست از ثمره مبارزات چندین ساله خود

که منجر به ملی کردن نفت و ایجاد اولین حکومت ملی به رهبری دکتر مصدق نتیجه‌ای بگیرد، ولی اثراتی که در تکامل سیستم مبارزه ملی ما به وجود آورده قابل

**امپراطوری انگلیس که
رقیب استعمارگر، روسیه
تزاری را در میدان رقابت
نمی‌بیند، به سرعت دست
به کار تحکیم نفوذ
استعماری خود می‌زند و از
همین زمان است که
امپریالیسم انگلیس تا مدت
۳۰ سال بعد از آن یعنی تا
نهضت ملی کردن نفت به
رهبری دکتر مصدق همچنان
نقش غالب و کاملاً مسلط را
دارا بود. این تسلط بی‌چون
و چرای ۳۰ ساله بدون یک
پایه و یک نقشه
دقیق و حساب شده نبود**

**وقتی که تولید ملی در
رشته‌ای آن هم تولید
مواد خام خلاصه بشود
خودبه خود سلطه**

**اقتصادی پیش می‌آید و راه
هرگونه تکامل طبیعی تولید
ملی را مسدود می‌کند. به
طوری که هر حرکت
اقتصادی چنین جامعه‌ای
تابعی خواهد شد از متغیر
نیازهای سیاسی و
اقتصادی قطب مسلط**

دقت بود. متقابلاً در جناح سرمایه‌داری آمریکا و انگلیس که تضاد داخلی خودشان در مقابل تضاد اصلی شان یعنی تضاد بین امپریالیسم و خلق‌ها، جنبه فرعی به خود گرفت، به سرعت بر سر تقسیم منافع اقتصادی بخصوص امتیاز نفت به توافق رسیدند و نتیجه این که بر خورد خلق ایران با سرمایه‌داری آمریکا که حکومت کودتایی ۲۸ مرداد را راه انداخته بود تا قدرت از دست رفته را به سرسپردگانش برگرداند، پروسه جدیدی را به وجود می‌آورد که در آن تضاد اصلی بین توده‌های محروم و زحمتکش ایران از یک طرف و امپریالیسم آمریکا و دست‌نشانده‌گان داخلی اش از طرف دیگر است. دستگاه جلادی رژیم به کار می‌افتد و چون گرگ زخمی دهان برای بلعیدن مبارزین باز می‌کند. قهرمانان مبارزی چون خسرو روزبه، دکتر فاطمی، مبشری، سیامک، نواب صفوی، خلیل طهماسبی و کریم پور شیرازی یا در زیر شکنجه سازمان امنیت (همان فرمانداری نظامی) کشته می‌شوند یا آن‌ها را زنده زنده آتش می‌زنند و یا به جوخه‌های آتش سپرده می‌شوند. بدین ترتیب است که بار دیگر جغد شوم دیکتاتوری و خفقان بر میهن ما بال می‌گسترده و هر ناله ضعیفی در حلقوم خفه می‌شود و شکنجه گاه‌ها و زندان‌ها از جوانان و فرزندان وطن پر می‌شود. مقارن همین ایام است که بیماری، فقر و گرسنگی در میان توده‌های عظیم روستاییان و کارگران و قشر پایین شهری بیدامی کند. موج نفرت و خشم از هیأت حاکمه مزدور و فاسد که به رایگان منابع و ثروت‌های عمومی را در اختیار اربابان خود می‌گذارد و فساد و تبهکاری و تجاوز به نوامیس و حقوق و جان و مال مردم مظلوم را به سر حد رسانده است بالا می‌گیرد. به توصیه‌ی صحنه‌گردانان آمریکایی، سیاست سپر بلاسازی به مورد اجرا درمی‌آید. دولت تغییر می‌کند و امینی که خود به قول کتاب سیا از مأمورین سازمان جاسوسی آمریکاست، قدرت را بدست می‌گیرد. سپهبد علوی مقدم رئیس شهربانی وقت و اقبال غلام‌خانه‌زاد معروف و به عنوان دزد شماره یک که در مقام نخست‌وزیری مال ملت را به غارت برده است و خائن به مردم و مملکت بوده است، حکم بازداشتش از مراجع قضایی صادر می‌شود. اما ۲۴ ساعت قبل از آن،

همان کسانی که نقشه را طرح کرده بودند او را به اروپا می‌فرستند که بعداً دیدیم همان خائن و دزد معروف چگونه با سلام و صلوات در رأس حیاتی‌ترین منبع

اقتصادی ما یعنی نفت قرار گرفت. چون در یک سیستم استعماری این نوکر خانه زاد دربار و غلام حلقه به گوش استعمار است که باید پاسبان منافع اربابانش باشد و پاسداری سگ صفتان اوست که به قول آن نشربه خارجی سلطان بی تخت و تاج ایران لقبش می دهند.

آیا جبهه ملی دوم موفق شد راه مصدق را پی بگیرد؟

این سیاست ضدانگیزه‌ای که افراد آلت دست را سپهر بلای خشم مردم می کند تا آتش خشم توده‌ها به علت اصلی این مظالم و تباہکاری‌ها نرسد، توأم با بوق و کرنای آزادی احزاب ملی، واکنشی است در مقابل وضع قابل انفجار اجتماع. عده‌ای از افراد خوشنامی که از دوره دکتر مصدق برای خود وجهه‌ای کسب کرده بودند و ظاهراً به نام یاران دکتر مصدق معروف شده بودند از ۳۰ تیر ۳۹، جبهه ملی دوم را تشکیل دادند. در واقع قبلاً تشکیلات منظم حزبی به نام جبهه ملی وجود نداشت، بلکه به مجموعه فعالیت‌ها و گروه‌هایی که هر یک بنا به دلایلی از سیاست ضداستعماری مصدق در مسئله نفت پشتیبانی می کردند و پایگاه آنان بیشتر مجلس شانزدهم بوده و البته افراد صادق و مؤمنی در میان آنان دیده می شد، به نام جبهه ملی در سال‌های ۳۰ معروف شده بود. جبهه ملی دوم که اجتماعی از افراد طبقه مرفه و متوسط بالای اجتماع بود و بیشتر همان سیاستمداران حرفه‌ای بودند، به علاوه عده‌ای که واقعاً قصد اصلاح و خدمت داشتند، تشکیل می شد. جبهه دوم که فاقد یک سازمان مشکل حزبی معین و تاکتیک‌های مناسب بود، مدعی بود که می خواهد راه مصدق را ادامه دهد. در حالی که استنباط جبهه از راه مصدق به علت همان

اقتصادی ما یعنی نفت قرار گرفت. چون در یک سیستم استعماری این نوکر خانه زاد دربار و غلام حلقه به گوش استعمار است که باید پاسبان منافع اربابانش باشد

مصدق در نامه‌ای که برای حسن صدر در ۳۰ تیر ماه ۴۰ درباره انقلاب مسلحانه مردم الجزایر می نویسد، آشکارا به این تغییر شرایط تکاملی نسبت به دوران قبل از ۳۲ و لزوم درک جدیدی از تحولات اجتماعی، به طرح خط مشی نوینی برای حل مسئله مبارزه در ایران اشاره می کند. او می گوید:

"اگر علاقه به وطن دارند باید از همین راه بروند که الجزایر رفت و آن راه را انتخاب نمایند..." در این جا مشخص است که چگونه مصدق خود به تغییری که باید در سیستم مبارزه در ایران داده شود آگاه شده بود

ایران اشاره می کند. او می گوید: "اگر علاقه به وطن دارند باید از همین راه بروند و آن راه را انتخاب نمایند..." در این جا مشخص است که چگونه مصدق خود به

تغییری که باید در سیستم مبارزه در ایران داده شود آگاه شده بود و چه طور در حین تجدید جبهه ملی دوم و همین نهضت آزادی آن‌ها را در جهت اصلی مبارزه نمی دید و یا لاقلاً چنین کاری دیگر او را قانع نمی کرد. چرا که حرکت در راه مبارزه مسلحانه همچون حرکت مردم الجزایر را تنها راه استعمارزدایی در ایران می دانست. بورژوازی ملی که در زمان حکومت مصدق توانسته بود در مقابل تسلط ماهرانه انحصارات بین‌المللی نفسی تازه کند و به فعالیت در بعضی رشته‌های نویندی و ایجاد صنایع ملی، دست یازد و نتیجتاً زمینه را برای بعضی مقدمات استقلال اقتصادی از نظر تکامل تولید و رشد طبیعی اقتصادی فراهم کند. بعد از کودتا در زیر قدرت و تسلط روزافزون بورژوازی کمپرادور (دلال صنعت) و سرمایه‌داری جهانی رو به نابودی رفت و تحمیل حاکمیت اقتصاد مصرف بر جامعه و جایگزینی آن به جای اقتصاد تولیدی به نفع سرمایه‌داری غربی و کمپرادور، ناگزیر هر حرکت اجتماعی را در جهت برآوردن نیازهای اقتصادی - سیاسی قطب مسلط توجیه می کرد و این خلق زحمتکش ما بود که می بایست به بهای آزادی و زندگی و گوشت و خون خود نیزه‌های امپریالیسم جهانی و در رأس آن امپریالیسم آمریکا را برآورد، تا مگر سیستم پوسیده سرمایه‌داری جهانی لحظه‌ای دیگر به حیات ظالمانه‌اش ادامه دهد. فقر و تنگدستی توده مردم که ناشی از استثمار شدید سرمایه‌داری جهانی و وابستگی داخلی‌اش بود و هم چنین بالا رفتن رشد سیاسی مردم که خود از دو عامل تأثیر سابقه طولانی مبارزات ضداستعماری مردم و دیگر تأثیر انقلاب الجزایر و موج ناسیونالیسم عرب که جنبه ضداستعماری آن منطقه را تحت تأثیر قرار داده بود، چنان وضع قابل انفجاری به وجود آورده بود که طراحان امنیت جهانی امپریالیسم را به وحشت انداخته بود.

